

Received:2024/2/22
Accepted:2024/5/8
Vol.22/No.85/Autumn2025

scientific quarterly journal of Islamic mysticism
erfan.eslami.zanjan@gmail.com
<https://sanad.iaau.ir/journal/mysticism>

Survey of Challenges between Mohammad Taghi Majlesi and Mohammad Taher Ghomi on Shariat, Tarighat and Haghghat

Fereshteh Musavi, Abdolreza Mazaheri, mohammad Kazem Judi*

PhD Student, Religions & Mysticism, Central Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
Professor, Department of Religions & Mysticism, Science & Research Branch, Islamic Azad
University, Tehran, Iran. *Corresponding Author, mazaheri77@yahoo.com
Assistant Professor, Religions & Mysticism, Central Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Abstract

Islam is one of the religions in which the Holy Quran has an appearance and an interior and every Islamic scholar such as jurists, mystics, theologians and philosophers has dealt with one of its dimensions and some have considered their opinion only correct and the opinion of other scholars has been invalidated. This practice has caused disagreement among some scholars and has deprived the Islamic world of benefiting from its views, and one of the most obvious differences of opinion has been the view of jurists and mystics. Throughout history, it has caused great damage to the field of Islam, and among them there are two important personalities, each of whom is of special importance in his field. Mohammad Taghi Majlisi has had many works in defense of mysticism and because Mohammad Baqir Majlisi's father is the owner of Baharalanvar and Mohammad Baqir Majlisi also defended him, it is of special importance. Data is important, and because our society is still embroiled in these controversies, it is important for our society to clarify this as well. Therefore, this study of the views of these two scientists is very important to clarify the matter, and my goal is to examine the reasons for their differences and also to look for the commonalities of these two scientists because Mullah Mohammad Taher Qomi wrote a book against Sufism, but still knows the mystic.

Keywords: Mohammad Taghi Majlisi, Mohammad Taher Qomi, Sharia, Tarighat, Haghghat

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۳

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۲/۱۹

دوره ۲۲- شماره ۸۵- پاییز ۱۴۰۴- صص: ۳۷-۵۴

مقاله پژوهشی

بررسی چالش‌های محمدتقی مجلسی و ملا محمدطاهر قمی در شریعت، طریقت و حقیقت

^۱ فرشته موسوی

^۲ عبدالرضا مظاهری

^۳ محمدکاظم جودی

چکیده

اسلام یکی از ادیانی است که قرآن کریم در آن دارای ظاهر و باطن است و هریک از دانشمندان اسلامی مانند فقها و عرفا و متکلمان و فیلسوفان به یکی از ابعاد آن پرداخته‌اند و برخی نظر خود را تنها درست دانسته و نظر دانشمندان دیگر را باطل شمرده‌اند که این عمل موجب اختلاف نظر برخی از دانشمندان گردیده و عالم اسلام را از بهره‌مندی از دیدگاه‌های آنان محروم ساخته است و یکی از بارزترین دیدگاه‌های اختلافی، دیدگاه فقها و عرفا بوده است. در طول تاریخ خسارت بزرگی به حوزه اسلام وارد ساخته است و از بین آن‌ها دو شخصیت مهم وجود دارد که هر یک در حوزه خود از اهمیت خاصی برخوردارند. محمدتقی مجلسی در دفاع از عرفان آثار متعددی داشته و از جهت آنکه پدر محمدباقر مجلسی صاحب بحارالانوار می‌باشد و محمدباقر مجلسی نیز از او دفاع نموده، دارای اهمیت خاصی است و در مقابل او ملا محمدطاهر قمی که کتابی علیه تصوف نوشته و جواب محمدتقی مجلسی را باز پاسخ داده دارای اهمیت است و مسئله این مقاله است که چرا جامعه اسلامی قبل از صفویه نیز درگیر آن بوده است و موجب حکم اعدام بزرگانی همچون حلاج و عین القضا و شیخ اشراق گردیده و هدف این مقاله نیز این است که با روش کتابخانه‌ای و توصیفی، دلایل اختلاف آن‌ها را بررسی نموده و همچنین نقاط اشتراک این دو دانشمند را جستجو نماید برای آنکه ملا محمدطاهر قمی که کتاب علیه تصوف نوشته ولی باین حال خود را عارف می‌داند. بانگاه ظاهرگرایانه و اخباری به تصوف پرداخته و روش نقد او برداشت ظاهری از مبانی و مفاهیم دینی بوده است ولی محمدتقی مجلسی به مباحث باطنی و تأویلی توجه داشته است و تصوف را منافی با اشتغال به فقه و اخبار و حدیث نمی‌داند.

کلیدواژه‌ها: محمدتقی مجلسی، محمدطاهر قمی، شریعت، طریقت، حقیقت،

۱- دانشجوی دکتری ادیان و عرفان، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲- استاد گروه ادیان و عرفان، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. نویسنده مسئول:

Mazaheri711@yahoo.com

۳- استادیار گروه ادیان و عرفان، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

پیشگفتار

همزمان با عزم پادشاهان صفویه بر حاشیه‌رانی و کوتاه‌کردن دست صوفیان قزلباش از دستیابی به قدرت و تنفیذ شریعت به مثابه ابزار کسب مشروعیت، متون ردیه برخی فقیهان بر ضد تصوف نیز در نیمه دوم عصر صفوی رشد قابل توجهی یافت چراکه با شکل‌گیری سلسله صفویه که از میان صوفیان برخاسته بود، ناگزیر روح مذهبی شیعی جامعه ایرانی گرایش به تصوف و عرفان پیدانمود. بدین ترتیب، عرفان و تصوف که قرن‌های متمادی در ایران و مالک اسلامی رواج یافته بود، جنبه‌ای رسمی به خود گرفت و با تدریس فلسفه و علوم مرتبط با آن و عرفان نظری در مراکز علمی، آثاری چند در این زمینه پدید آمد. علمای عصر صفویه را می‌توان براساس رویکردشان به دو گروه تقسیم کرد: نخست گروهی که دارای گرایش صوفیانه بودند و گروه دوم برخی از فقها و متکلمان شیعه که با تصوف به مبارزه برخاستند و صوفیان را اگرچه شعار تشیع می‌دادند، تکفیر نمودند و دیدگاه‌ها و طریقه صوفیه را همواره بدعت تلقی کرده، بر ضد آن کتاب و رساله نوشتند و به کلی منکر پیوستگی تشیع و تصوف بودند. افرادی چون ملا محمدطاهر قمی، ملا محمدباقر مجلسی، شیخ حر عاملی و محمد میرلوحی در این گروه جای دارند؛ اما آراء این گروه از علما هم یکسان نبود و تفاوت‌هایی در بینش و منش آنان وجود داشت.

در این بین یکی از فقیهان اخباری اثرگذار این عرصه ملا محمدطاهر قمی است که با نگارش رسایل متعددی در مخالفت با تصوف، حکمت و فلسفه از پرکارترین ردیه‌نویسان این برهه زمانی محسوب می‌شود. برخلاف ملا محمدطاهر قمی، محمدتقی مجلسی نیز به تألیف رسایلی با گرایش‌های عرفانی در این دوره پرداخت. رسایلی مانند مستندالسالکین، تشوی السالکین و درنهایت رساله طریق الریاضی الشرعی از جمله رسائلی است که در این حوزه تألیف کرده است. با این وجود این دو عارف اختلاف‌نظرهای بسیاری در این خصوص داشتند در بین این اختلاف‌نظرها، بررسی و تحلیل دیدگاه‌های محمدتقی مجلسی با ملا محمدطاهر قمی در طریقت، شریعت و حقیقت عرفان اسلامی از مسائلی است که امروزه نیز مبتلا به جامعه می‌باشد و قبل از دوران صفوی نیز جامعه با آن درگیر بوده است که منجر به صدور حکم کفر و ارتداد برای بسیاری از عارفان مانند حلاج، بایزید و عین القضات گردیده است و دو خط سیر و تفسیر از اسلام را مطرح نموده‌اند که هریک خود را به حق می‌پندارند و طرفداران خاص خود را داشته‌اند و در تفسیر از اسلام تأثیرگذار بوده‌اند و اوج این دو دیدگاه در دوران صفویه در آثار این دو شخص بزرگ خود را نشان داده است. بنابراین مسئله ما این است که این

اختلاف نظرها چگونه پیداشده است درحالی که هردو برای دیدگاه‌های خود به آیات قرآن و احادیث استناد نموده‌اند و برای تأویل آیات چگونه عمل نموده‌اند. لذا برای فهم تحلیل و اندیشه این دو دانشمند ابتدا زندگی آن‌ها را بررسی نموده و سپس نگاه اجمالی در اوضاع و شرایط سیاسی و اجتماعی دوران صفویه که منجر به صوفی‌زدایی گردید را بیان می‌نماید و بارتاب همه آن‌ها را در تحلیل اندیشه این دو دانشمند شرح می‌دهیم.

محمدتقی مجلسی در دفاع از عرفان آثار متعددی داشته و از جهت آنکه پدر محمدباقر مجلسی صاحب بحارالانوار می‌باشد و محمدباقر مجلسی نیز از او دفاع نموده، دارای اهمیت خاصی است و در مقابل او ملا محمدطاهر قمی که کتابی علیه تصوف نوشته و جواب محمدتقی مجلسی را باز پاسخ داده دارای اهمیت است و از جهت اینکه هنوز هم جامعه ما درگیر این اختلاف نظرها می‌باشد بدین لحاظ روشن کردن این موضوع برای جامعه ما نیز اهمیت دارد. بنابراین این بررسی دیدگاه این دو دانشمند برای روشن شدن مطلب بسیار حائز اهمیت است و هدف این‌جانب نیز این است که دلایل اختلاف آن‌ها را بررسی نموده و همچنین نقاط اشتراک این دو دانشمند را جستجو نمایم برای آنکه ملا محمدطاهر قمی کتاب علیه تصوف نوشته ولی باین حال خود را عارف می‌داند.

زمینه‌های تاریخی این چالش :

در مجالس صوفیان خراسان و ماوراالنهر در دوران قبل از صفویه مباحث ((ولایت)) رایج و چشمگیر بوده است و گرچه تشیع برخی صوفیان در این دوره در معنا و مفهوم کلامی رایج تشیع نیست و تعصب‌های عامیانه را به همراه ندارد ولی صوفیان بزرگی همچون جامی را به شیعه نزدیکتر کرده است تا جایی که در دوره تیموریان در هرات به سبب مدح علی (ع) از ستیان خراسان هراسان بوده که مبدا او را رافضی بخوانند (نظامی با خزری، ۱۳۷۱: ۱۶۶ تا ۱۷۰)

باگسترش دیدگاه‌های شیعی در میان صوفیان و غاصب تلقی کردن حاکم در دوران غیبت کبری، عملاً صوفیان شیعی را در موضع برتری قرار داد و زمینه شکل‌گیری نهضت‌های شیعی را به‌طور خاص گسترش داد و باعث نفوذ خاندان‌های محلی صوفیه و تبدیل آن‌ها به تشکل‌های نیمه‌سیاسی از یک سو و زوال قدرت ایلخان مغول از سوی دیگر شد (صدری‌نیا، ۱۳۷۷: ۱۰۶) و نهضت‌های صوفی شیعی همچون: ۱- نهضت شیخ خلیفه مازندرانی (مقتول ۷۳۶ق) و قیام شیخ حسن جوری (مقتول ۷۴۳ق) که به نهضت سربداران خراسان منجر شد. ۲- نهضت مرعشیان مازندران که در سال ۷۹۵ق توسط تیمور گورگانی از بین رفت. ۳- نهضت حروفیه توسط شیخ فضل الله نعیمی استرآبادی که در سال ۷۹۶ق توسط میرانشاه فرزند تیمور به قتل رسید.

سرانجام این سلسله نهضت‌ها، زمینه مساعدی پدیدآورد تا فرقه صوفیانه شیخ صفی‌الدین اردبیلی بتواند حکومت صفویه را در ایران تأسیس نماید. (خیای، ۱۳۷۰: ۲۲۱-۲۱۸)

در دوران شیخ صفی الدین اردبیلی، مشایخ طریقت صفویه، رعایت احکام و شعائر مذهبی را بر مریدان خویش واجب شمردند و همین امر سبب استمرار و تقویت تشکیلات خانقاه اردبیلی و عدم رویارویی علنی فقها با آنان گشت (پایون، ۱۳۸۰: ۲۱۰) و در زمان خواجه‌علی سیاهپوش، تعلیم نیمه-مخفی طریقت صفویه آشکارا ماهیت شیعی به خود گرفت و واژه مذهب حقه اثناعشری معنایی شد و در زمان شاه اسماعیل اول به کلید واژه استراتژیک زمانه بدل شد و ماهیتی سیاسی به خود گرفت و صوفیان از حالت بی‌طرفی در قبال مذهب خاص بیرون آمدند و گفتمان تشیع اثناعشری به حرکت درآمد و بعد از تأسیس سلسله صفویه، صوفیان قزلباش به نمایندگی از طریقت و در تعارض با دعوی نیابت فقها از امام غایب، تصویری فرانسائی و الوهی از شاه ترسیم کردند. در همان نگاه اول مشخص است که این تلقی با شریعت همخوانی کاملی نداشت. تناسب این نگرش با دوران ظهور و استقرار صفوی، در مرحله تثبیت سلسله چندان پایدار نماند و در تعارض با منافع قدرت حاکم، شاهان صفوی را به تغییر پشتوانه مشروعیت خود از طریقت به شریعت فراخواند. این امر نه تنها برتری شریعت و نمایندگان آن یعنی فقها مانند ملا محمد طاهر قمی را در سال‌های بعد رقم زد بلکه سبب ایجاد تقابل بین تشیع و تصوف بعد از چند قرن تعامل مابین آن‌ها نیز شد. (تشکری، ۱۳۹۳: ۴۹)

در فقه شیعه، اندیشه و فلسفه حکومت، بر ساختار و شکل حاکمیت مقدم بوده و اندیشه تابع عمل نیست، بلکه مقدم بر آن است. این نظریه بر همین اساس قائل است که حکومت صفویه، تنها راه اداره جامعه اسلامی را مدیریت برآمده از فقه تشیع تشخیص داد و همه اختیارات امور شرعی و حتی عرفی و نیز عزل و نصب قضات و حکام را به فقیه شیعه، تحت عنوان شیخ الاسلام اعطا کرد. (متولی امام ۱۳۹۰: ۲۰) هر چند که فقها در تأسیس دولت صفوی هیچ نقشی ایفا نکردند. (رجبی، ۱۳۹۰: ۲۵۱) و چون مبانی قدرت صفوی بر سه محور تصوف، تشیع و سلطنت شکل گرفت، تضاد منافع شاهان (سلطنت) با تصوف به جایگزینی شریعت با طریقت در حکومت‌داری انجامید. (تشکری، ۱۲۹۳: ۵۰) چنانکه با فرمان وقفنامه فرات از طرف شاه طهماسب اول برای محقق کرکی که به‌تنهایی گویای تغییر کلی جایگاه فقها در دستگاه حکومت صفوی است گامی مهم در چرخش حکومت از گسترش قدرت صوفیان قزلباش به سوی تشیع فقیهانه بود (تنکابنی، بی تا: ۸۵۶) و محقق کرکی نخستین کتاب خود به نام "المطاعن المجرمیه فی رد الصوفیه" در مخالفت با صوفیان را نوشت و می‌توان گفت که از اولین نشانه‌های رسمی افول تصوف صفوی در برابر قدرت رو به افزایش برخی فقیهان است و پس از آن کتاب‌های دیگری همچون گالرساله الاثنی عشریه فی الرد علی الصوفیه" توسط حر عاملی نوشته شد. بخش اول: زندگینامه و آراء محمدتقی مجلسی در تصوف:

الف - زندگینامه محمدتقی مجلسی:

ملا محمدتقی بن مقصود علی مشهور به مجلسی اول از علما و دانشمندان بزرگ شیعه در اواسط عصر صفوی است که در سال ۱۰۰۳-۱۰۰۴ قمری در اصفهان به دنیا آمد. نسب او از طرف پدر به حافظ ابونعیم اصفهانی و از جانب مادر به محمد بن حسن نطنزی می‌رسد. او در سال ۱۰۷۰ قمری وفات یافت و جنب مسجد جامع عقیق آن شهر مدفون شد. مهم‌ترین آثار حدیثی ملامحمدتقی مجلسی عبارت‌اند از: روضه المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه؛ لوامع صاحبقرانی؛ حاشیه بر نقد الرجال تفرشی؛ احیاء الاحادیث در شرح تهذیب الاحکام؛ الاربعون حدیثاً؛ شرح خطبه متقین؛ حاشیه بر اصول کافی.

محمدتقی مجلسی از شاگردان شیخ بهاءالدین محمد عاملی معروف به شیخ بهایی، ملاعبدالله شوشتری، ملاحسنعلی شوشتری و میرشرف الدین علی شولستانی نجفی می‌باشد (دوانی، ۱۳۷۵: ۲۸/۸). ایشان پس از گذراندن تحصیلات، مدتی را در نجف اشرف به ریاضت مشغول بود و به تبعیت از طریقه استاد خود ملاعبدالله شوشتری پرداخت و در این راه به اندازه‌ای تلاش نمود که نهایتاً او را به تصوف متهم کردند (همان: ۳۶).

ملامحمدتقی مجلسی در زمینه‌های گوناگون از جمله فقه، حدیث، رجال و تفسیر در زمان خود تبحر خاصی داشته‌است (جوادی، ۱۳۸۰: ۱۲۹/۵). وی نخستین عالمی بود که پس از میرداماد و شیخ بهایی به امامت جمعه دارالحکومه صفویان منصوب شد (دوانی، ۱۳۷۵: ۳۸/۸). با کوشش‌های بسیار محمدتقی بود که اخبار ائمه اطهار (ع) نشریافت و بین مسلمانان منتشر شد (همان: ۳۲).

دفاع محمدباقر مجلسی از پدر خویش :

به گزارشی که از تنکابنی در دست است، اتهام صوفیگری به ملامحمدتقی مجلسی یا همان مجلسی اول موجب سلب اعتماد عموم شیعیان از این روحانی شد تا اینکه پسرش علامه مجلسی با مبراً دانستن پدر از این اتهام، سعی کرد که جایگاه وی را در جامعه شیعه ارتقا بخشد (تنکابنی، ۱۳۸۰: ۲۲۸). علامه مجلسی در آثار مکتوبش بارها انتساب پدرش به جریان تصوف را در حد یک اتهام دانست است. او در رساله اعتقادات این چنین می‌نویسد که پدرش از آشناترین افراد به اخبار ائمه اطهار (ع) بوده و چون در اواخر عمر متوجه شد که صوفیان هدای نمی‌شوند، آنان را ره کرد (مجلسی، ۱۳۷۸: ۶۶). آنگونه که به‌نظر می‌رسد اصل مسئله رابطه محمدتقی مجلسی با اهل عرفان و هم‌نشینی با آنان انکارناپذیر است؛ زیرا مجلسی خود در رساله «صراط النجاة» به این ارتباط اشاره کرده‌است، اما هدف پدرش از این هم‌نشینی با اهل تصوف را هدایت آنان دانسته‌است. علامه مجلسی مسلک پدرش را «مسلک زهد و ورع» می‌داند و بیان می‌کند که وی به هیچ مسلک و طریقتی از صوفیه معتقد نبوده و چون به گمراهی آنان یقین پیدا کرد به ارتباط با آنها خاتم داد (مجلسی، ۱۳۸۸: ۴۲).

محمدباقر مجلسی درباره پدر خود، محمدتقی مجلسی، اعمال صوفیانه را در تضاد با آموزه‌های مکتب اهل بیت می‌داند و چنین می‌نویسد: «مبادا که راجع به پدر من، بدگمان باشی و تصور کنی که ایشان از صوفیه بوده‌است، یا اعتقادی به مذاهب و مسلک‌های صوفیه پیدا کنی؛ دور است این گمان از پدر من. چگونه ممکن است ایشان از صوفیه باشند در صورتی که از همه اهل زمانش بیشتر مأنوس به اخبار و آثار اهل بیت نبوت بود است و داناترین مردم به اخبار و عمل‌کننده‌تر از همه به آن اخبار بود است ... ولیکن مذهب ایشان زهد و بی‌رغبتی به دنیا و پرهیز از گناه بود است و در اوایل امر زندگانی خود را صوفی نامیده بود است تا آن طایفه به او رغبتی پیدا کنند و فراری نباشند تا بتواند صوفیه را از آن گفتارهای فاسد و اعمال بدعت منصر نماید و چه بسیاری از صوفیه را با همین مجادله حسنه به‌سوی حق هدایت نموده‌است و اما در آخر عمر شریفش چون دید که این مصلحت از بین رفت و پرچم‌های ضلالت و گمراهی و طغیان بلند شد و احزاب شیطان غلبه پیدا کردند و می‌دانست که آن‌ها دشمن خدایانند صراحتاً بیزاری از آن‌ها را اظهار کرد» (مجلسی، ۱۳۶۲: ۳۳۹).

علامه مجلسی (۱۱۱۱-۱۰۳۷ق) در خصوص شیوه سلوک پدر خود (مجلسی اول) در «آجوبه ملاخلیل قزوینی» چنین می‌نویسد:

«شیخ بهاءالدین محمد که کتب او مشحون است به تحقیقات صوفیه و والد مرحوم فقیر (مجلسی اول) از او تعلم ذکر نموده‌بود و هر سال یک اربعین به‌عمل می‌آورد و جمع کثیر از تابعان شریعت مقدسه موافق قانون شریعت ریاضت می‌داشتند و فقیر نیز مکرر اربعین‌ها به سر آورده‌ام...» (مجلسی، ۱۳۷۵: ۳۵).

از زندگینامه شیخ بهایی (ره) و مجلسی اول و دوم (قدس سره) مشخص می‌شود که مکرراً اربعین‌ها به سر آورده‌اند و شیوه سلوک آنان چنین بوده‌است که برخی آنان را جزء صوفیه قلمداد کرده‌اند. برخی ملا محمدتقی مجلسی را جزء صوفیه دانسته و برخی او را جزء کسانی دانسته‌اند که تقیه پیشه‌کرده و ناگزیر از صوفی‌نمایی بوده‌است، لیکن مدعی شده‌اند که مجلسی اول در آثارش، انتساب خود را به صوفیه رد کرده‌است. در مقدمه «مناهج انوار المعرفه فی شرح مصباح الشریعه» او را جزء سلسله ذهبیه دانسته‌اند: «... رشته اتصال طریقتی و معنوی آن جناب از طریق شیخ بهایی به رکن سلسله علیه ذهبیه برای مزید فائده ... مولانا محمدتقی مجلسی از شیخ بهاءالدین عاملی و آن جناب از شیخ محمد مؤمن مشهدی و او از جناب شیخ محمد کارندهی بیست و هفتمین رکن سلسله الذهب که آرامگاه او در ضلع شمال شرقی بارگاه با عظمت حضرت صاحب سلسله علی بن موسی الرضا (ع) معروف به پیر پالان‌دوز است، تربیت و تکمیل یافت است» (راز شیرازی، ۱۳۶۳: ۱۰). همچنین در «ریاض السیاحه» چنین آمده‌است که: «سردفتر علمای زمان و سر حلقه عرفای دوران بود و در علوم صوری و معنوی بر علمای عصر تقد می‌نمود، در زهد و تقوی درجه عالی حاصل کرده و چندین اربعین در ریاضت و مجاهده به‌سر آورده و به روش باطن از مریدان شیخ المله شیخ بهاءالدین عاملی

بوده بعد از تحصیل کمالات اجازه یافته به تکمیل ناقصان و تربیت طالبان اشتغال می نمود و سلسله طریقت شیخ بهاء الدین به معروف کرخی می رسد» (شیروانی، بی تا: ۶۲۰).

ب- نظر مخالفین محمدتقی مجلسی:

در کتاب خیراتیه از ملا محمدعلی کرمانشاهی (۱۲۱۶-۱۱۴۴) نیز چنین آمده است: «آخوند ملا محمدباقر مجلسی در آخر کتاب عقایدش به این مضمون فرموده که: بپرهیز از اینکه گمان بد کنی در حق والد علامه - یعنی جد امجد فاضل متقی آخوند ملا محمدتقی مجلسی - اینکه او از جمله صوفیه بوده یا اینکه اعتقاد به خوبی مسالک و مذاهب ایشان داشته است، حاشا چنین باشد و چگونه چنین می بود و حال آنکه او آشناترین اهل عصر خود بود به اخبار اهل بیت اطهار و عالم ترین ایشان به آنها، بلکه مسلکش زهد و رع و تقوی بود» (بهبهانی، ۱۳۷۱: ۵۷).

و در ادامه چنین آورده است: «در ابتدا امر اسم تصوف را بر خود نهاد تا صوفیان به او رغبت کنند و از او وحشت ننمایند و به این وسیله ایشان را هدایت کند و از اقوال فاسده و اعمال مبتدعه برگرداند و به این تقریب جمعی کثیر از ایشان را هدایت نمود به مجادلات حسنه» (همان، ۵۷-۵۸).

ملا احمد بن ملا محمدعلی کرمانشاهی در کتاب مرآت الاحوال چنین می نویسد: «بعد از اوان تحصیل مدتی در نجف اشرف در مقام مهدی (ع) به ریاضت مشغول شد و در کسب اخلاق و تهذیب باطن به حدی کوشید که به تصوف متهم گردید، تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً» (کرمانشاهی، ۱۳۷۳: ۶۰).

ج) دفاع از محمدتقی مجلسی:

در این میان برخی دیدگاه بینابین را پذیرفته و ملا محمدتقی مجلسی را مایل به طریق اهل الله دانسته و صوفی بودن او را رد کرده اند. از جمله سید صدرالدین دزفولی - ره (۱۱۷۴-۱۲۵۸) که در قاصم الجبارین چنین می نویسد: «... آخوند ملا محمدتقی مجلسی (قدس سره) در شرح من لا یحضره الفقیه عربی و فارسی به مرتبه میل به ریاضت و اربعین داشتن کرد است که هر که به ظاهر کلام او نظر کند حکم می نماید که آن مرحوم صوفی است و حال آنکه صوفی نبوده است بلکه میل به طریق اهل الله داشته است» (کاشف دزفولی، نسخه خطی، قاصم الجبارین، گ ۱۸۸).

سیدعلی جناب نیز درباره گرایش های عرفانی مجلسی اول می نویسد: «... زمانی هم در نجف اشرف به ریاضت و تهذیب اخلاق پرداخته و به این سبب و هم اینکه رساله ای در طریقت و سلوک نوشته و اشعاری که در این باب به خط او دیده شده، او را به تصوف نسبت داده اند. خود او هم بعضی مطالب نسبت به خود می دهد شبیه کلمات آنها. در سند روایت خود صحیفه سجادیه را در شرح

مشيخه می‌نویسد: بیشتر صحبت من با شیخ بهایی در تصوف بود ... سلسله‌ای از عرفا هم اتصال خود را به ملا محمدتقی می‌رسانند (الزنوزی، ۱۳۸۶: ۵۶).

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که ملا محمدتقی مجلسی برخی از رسوم و آیین‌های صوفیه، مانند چله نشینی و التزام به اذکار و خلوت را رعایت می‌کرده و در دفاع از تصوف، آن را به ائمه اطهار (ع) منتسب می‌کرده است (ر.ک: زرین کوب، ۱۳۶۹: ۲۵۹). این احتمال وجود دارد که با این روش می‌خواستند با استفاده از احترام و اعتبار این فقیهان و حکیمان بانفوذ، برخی فرقه‌ها و خود تصوف را از طعن و لعن علمای قشری و گزند و آسیب عوام و کارگزاران حکومت‌ها در امان نگاه‌دارند.

دیدگاه نهایی درباره محمدتقی مجلسی:

محمدتقی مجلسی مثل شیخ بهایی نسبت به صوفیه، نظر طرد و تکفیر و تفسیق نداشته است و حتی با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کرده است و تصوف را با اشتغال خود به فقه و حدیث و اخبار ائمه در تضاد نمی‌دیده است؛ او حتی به شیوه صوفیه، اهل ریاضت و چله‌نشینی و خلوت و ذکر بوده و بنا به نوشته استاد زرین کوب، این فقیه پرنفوذ، در «مقدمه شرح فارسی من لایحضره الفقیه» صوفیه را به امامان معصوم (ع) منسوب کرده و از بایزید بسطامی در مقابل طاعنان به سبب آنکه در خدمت امام صادق (ع) بوده است، دفاع می‌کند (همان، ۲۵۹).

به‌طور کلی می‌توان چنین استنباط کرد که مجلسی اول در دوره‌ای از عمر خود با صوفیه آن زمان در ارتباط بوده است و از اینکه هیچ ردپایی از او در سلسله‌های رسمی تصوف باقی نمانده است، معلوم می‌شود همان‌طور که فرزند علامه‌اش ملا محمد باقر مجلسی فرموده است، مدارای مجلسی اول با تصوف در آغاز کار بوده و پس از آنکه متوجه شده است به کژراهه می‌روند، دست از تأیید آن‌ها کشیده است. هدف ایشان ورود رسمی به تصوف خانقاهی مصطلح نبوده به طوری که استاد زرین کوب چنین می‌نویسد: «دعوی ذهبیه که هم شیخ بهایی و هم هر دو مجلسی را به طریقه خویش منسوب کرده‌اند، مدرک قابل اعتمادی ندارد» (طارمی، ۱۳۷۵: ۲۱۳).

ملا محمد تقی مجلسی از آن دسته فقیهانی نبود که با منحصر دانستن تشیع به فقه احکام و عبادات، آن را مثله می‌کنند، بلکه تعلیمات کامل ائمه (ع) را با تمام وجوه و ابعاد آن، تبلیغ و ترویج می‌کرد. وی فقه را از اخلاق جدا نمی‌دانست که یکی تنها از احکام شرع و دیگری تنها از دستورات اخلاقی دین سخن گویند؛ چراکه دعوت‌کننده اصلی یعنی خاتم پیامبران، حضرت محمد (ص) با همین واجب و حرام و مندوب و مباح و مکروه، مردم را ساخت و تربیت کرد. برخورد مجلسی اول به عنوان یک فقیه راستین با احکام شرع، مانند برخورد یک مربی اخلاقی بوده است که در جهت رشد معنوی و اخلاقی جامعه گام برمی‌داشت. بنابراین شیوه سلوکی مجلسی اول، از یکسو با نگاه فقیهان ظاهرگرا و از سوی دیگر با دیدگاه حکیمان اخلاقی که پیرو حکمت عملی ارسطو هستند و نیز با طریقه تصوف رسمی،

تفاوت دارد. در مکتب اخلاقی مجلسی، آنچه شرط سلوک و طی طریق است، در کلمات پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) موجود است و توسل به مقام روحانیت ائمه (ع) برای نیل به حقیقت کافی است. سالک طریق نه احتیاج به دف و نی دارد و نه رسیدن به حق، متوقف بر اعمالی است که محل طعن و مناقشه واقع شده است. متابعت از اعمال و اقوال امامان معصوم (ع) شرط اساسی مکاشفه است. در این مکتب، حقیقت عرفان، همان شناخت ذات حق به نحو شهود و ادراک قلبی است که با عبور از مراتب نفس و اعتبارات عالم دنیا و پا گذاشتن بر انانیت‌ها و عبور از پرده‌های جهل و ظلمت براساس متابعت از شریعت نبوی به دست می‌آید.

بخش دوم: آراء ملا محمد طاهر قمی در شریعت و طریقت و حقیقت

الف - زندگینامه و آراء ملا محمد طاهر قمی درباره تصوف

محمد طاهر بن محمد حسین الشیرازی که بعدها به قمی مشهور گردید، فرزند محمد حسین شیرازی نجفی قمی، یکی از بزرگان علمای امامیه در دوران حکومت صفویان می‌باشد، وی در نیمه اول قرن یازدهم در شیراز متولد شد؛ و به همراه خانواده به عتبات مهاجرت و پس از حمله لشکر عثمانی به بغداد در سال ۱۰۴۸ قمری به قم کوچ نموده و مناصب حکومتی متعددی از جمله مناصب شیخ الاسلامی، امامت جماعت و جمعه شهر قم را عهده دار شد. نصرآبادی درباره ایشان می‌نویسد: «او از فارس است، اما چون در قم بسیار بوده به قمی مشهور است» (نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۱/۲۳۶). و اما تنکابنی، در فتوح المجاهدین، محل تولد ایشان را این گونه گزارش می‌دهد: «به شیاع رسیده است که او از فیروزآباد شیراز... است» (طیب تنکابنی، نسخه ۱۰۷۲۰: ۱۳). گرچه اکثر منابع تاریخ فوت وی را ۱۰۹۸ قمری دانسته‌اند ولی خاتون‌آبادی نظر دیگری دارد که به علت دقت ثبت جزئیات در آن، برخلاف منابع دیگر، بیشتر به صحت نزدیک می‌نماید: «فوت آخوند ملا محمد طاهر شیخ الاسلام قمی در هشت ساعتی شب جمعه بیست و سوم ذی‌قعدة سنه هزار و صد هجری...» (خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۴۶). صاحب الغدیر در مورد محل دفن ملا محمد طاهر قمی چنین نوشته است: «و دفن خلف مرقد زکریا بن آدم القمی طاب ثراه من قریب» که می‌توان نتیجه گرفت که مقبره او در قبرستان شیخان قم است (امینی، ۱۳۷۸: ۴۲۶/۱۱).

ملا محمد طاهر قمی در امور مذهبی سازش ناپذیر بود و علمایی را که به حرمت نماز جمعه در زمان غیبت معتقد بودند، تکفیر می‌کرد. از بارزترین نمونه‌های این ستیزه، ردیه نویسی‌های او بر ملا خلیل قزوینی است با اینکه او در اخبارگری با وی هم‌مشرک بوده است. او همچنین با محمد تقی مجلسی بر سر تصوف کشمکش و مکاتباتی داشته که سرانجام به کدورت‌های شدیدی منتهی شد (قمی، بی‌تا: ۶) که مبحث اصلی این پژوهش می‌باشد و در بخش‌های بعدی مفصلاً توضیح داده می‌شود.

قمی در طول حیات خود بیش از ۵۲ اثر در موضوعات مختلف نوشته‌است و به سبب فعالیت‌های خود از جنجالی‌ترین فقیهان و عالمان دوران صفوی محسوب می‌شود. از جمله آن‌ها شرح تحصیل الاحکام، حکمة العارفین فی رد شبهة المخالفین من المتصوفین و المتفلسفین، الفوائد الدینیة فی الرد علی الحکماء و الصوفیة، تحفة الاخبار، رسالۃ الجمعة، وسیلة النجات، رساله در معنی نماز به فارسی را می‌توان نام برد (همان). این آثار طیف وسیعی از مباحث را نظیر کلام و اعتقادات، اخلاق، مواظظ، ذکر فضائل و مناقب امامان معصوم (ع) فقه، شعر و ردیه بر تصوف و حکمت دربرمی‌گیرد.

محمدطاهر قمی شاگرد سیدعلی بن الحسن الجبایعی و سید نورالدین علی عاملی معروف به نورالدین علی ثانی (م ذیحجه ۱۰۶۸ ق در مکه مکرمه) می‌باشد. علاوه بر این در سندی از ملا محمدطاهر به عنوان روایت‌کننده از فخرالدین محمد طریحی نام برده شده‌است (طریحی، ۱۳۷۵: ۵/۱). گفته‌اند که مل محمدطاهر دارای شاگردان بزرگی بوده‌است. محمدباقر مجلسی (م ۱۱۱۰ ق) وی را از اساتید اجازه خود معرفی نموده و «این اجازه در سال ۱۰۸۶ قمری از ایشان صادر شده» (مجلسی، ۱۴۰۸: ۱۰۵). همچنین در اسنادی دیگر از شیخ نورالدین الاخباری هم به عنوان شاگرد ملا محمدطاهر نام برده شده‌است. شایان ذکر است که شیخ حرّ عاملی نیز از قمی روایت نقل می‌نماید (مدرس تبریزی، ۱۳۷۴: ۴/۴۸۹).

افکار و گرایش‌های محمدطاهر قمی رامی‌توان در آثار وی جستجو کرد. به نظر می‌رسد مهمترین دغدغه ملا محمدطاهر قمی در رویکرد ضدصوفیانه‌اش، جلوگیری از فریب خوردن مردم در پیروی از متصوفه بوده‌است. وی در رساله ردّ صوفیه به دلیل نگارش کتاب اشاره و تصریح می‌کند: «(قمی) چون دید که بسیاری از شیعیان و دوستان علی بن ابیطالب علیه‌السلام بنا بر نادانی و بیگانگی از اهل علم، فریب جمعی از غولان راه دین را خورده و نعره‌زدن و دست‌زدن و برجستن و چرخیدن و عشق‌بازی با مردان را عبادت و طاعت پنداشته، از راه دین و شرع به غایت دورافتاده‌اند، بنابراین بر خود لازم دانست که ایشان را دستگیری نموده و راهنمایی کرده به شاهراه شریعت نبوی و طریقت مرتضوی برساند (همان) در دیباچه کتاب حکمة العارفین دلیل تألیف کتاب را دیدن ترک راه حق توسط مردم و تمایل آنان به باطل عنوان کرده‌است.

بیان محمدطاهر قمی در این کتاب اعتراض علمای طرفدار تصوف را به شدت برانگیخت و آنان بر این کتاب نقدهای بسیاری نوشتند. گرایش ضدصوفیانه ملا محمدطاهر در کنار رویکرد معتدل اخباری‌اش دو وجه مهم از تفکر او هستند. وی به نوعی از اخباری‌گری اعتقاد داشت که او را به ضدیت با فلسفه و تصوف کشانده بود. همچنین ضدیت قمی با تصوف به رویارویی او با فیض کاشانی و محمدتقی مجلسی منجر شده بود (صفت گل، ۱۳۸۱: ۳۶۷). تاجایی که ملا محسن فیض کاشانی را تکفیر نمود و او را اکبر شیخ مجوسی نامید. (کربلایی تبریزی ۱۳۸۸: ۸۱) به نظر می‌آید از مهمترین دلایل و انگیزه‌های قمی در مخالفت با تصوف، گرایش ضد تسنن او باشد. چراکه ایشان بیشتر رهبران فرقه

صوفیه قبل از صوفیه را سنی می‌داند. رساله ردّ صوفیه قمی از بارزترین نمونه‌های برخورد با مفاهیمی همچون تهذیب نفس است که در گفتمان تصوف در قالب ریاضت آمده‌است (صفت‌گل، ۱۳۸۱: ۵۵۲). و آنچه از نظر او ناپسند بود، اعتقاد صوفیه به کشف و کرامات به‌ویژه کرامات رهبران و پیروان آن‌ها بود. از سوی دیگر تأثیر آراء و اندیشه‌های ابن عربی بر شیعیان نیز باعث نگرانی قمی شده‌بود. در بخشی از رساله ردّ الصوفیه به کتاب "تبصره الحرام" که تصنیف یکی از بزرگان شیعه است ارجاع داده که نویسنده در این کتاب از بایزید بسطامی و سلمی و حلاج کلمات کفرآمیز نقل کرده‌است.

رساله ردّ الصوفیه :

۱. وی در این رساله برتقابل تشیع و تسنن به عنوان نقطه مرکزی مخالفت با تصوف تأکید دارد و این رساله اولین رساله او در آن دوران بر علیه تصوف بوده‌است که محمدتقی مجلسی ردیه‌ای براین رساله نوشته و سپس ملا محمدطاهر قمی نیز بر آن ردیه‌ای تند نگاشته‌است و سعی کرده که نقاط ضعف صوفیان مانند دست‌زدن، نعره‌کردن، چرخیدن و عشق‌بازی با مردان و لباس غیرمعارف را مکروه بداند و گفته‌است که نمی‌شود اقوال غیرمعلومی را که جمعی از جهله به بعضی نسبت می‌دهند، حجت مذمومیت ساخت. (میرلوحی سبزواری، ۱۴۲۶: ۱)

۲. ملاطاهر قمی در این رساله ردّ الصوفیه برای صوفیان کلمات مجهول و بی ارزش مانند: شخصی، ایشان، این جماعت، بعضی، جمعی جهله، کسی، اکثر ملحدان به‌کار می‌برد و به مراجع ناشناس ارجاع می‌دهد و عمداً مخاطب را از دقت و صراحت و اطاعت دقیق محروم می‌کند. تا مخاطب نتواند سقم کلام و صحت کلام او را شخصاً معلوم نماید ولی برای ارجاعات خود از عوامل معلوم گفتمان خودی با بار روانی و ارزش‌گذاری زبانی در قالب تعریف و تمجید استفاده می‌کند. مثل شیخ بزرگوار که از پیشوای علمای شیعه است. شیخ بزرگوار که ستون دین شیعه است. که از علمای شیعه و مشهور عالم است؛ تا از این طریق گفتمان رقیب را بیگانه و جدا از بزرگان شیعه جلوه دهد. بزرگان عرفان را اینگونه مورد مذمت قرار داده‌است. حلاج را ساحر، دروغگو و زندیق گفته در حالی که اکثر محققان اهل عرفان معتقدند که دلیل اصلی اعدام حلاج به جرم شیعه بودن او بوده‌است و بایزید بسطامی را شیخ شیاطین و شیخ ملعون می‌نامد و ملا عبدالرزاق کاشانی را مخرب دین و مولانا را شقی و ابن عربی را شرّ اشقیاء، شیخ شیطان‌صفت و احمد غزالی را ملعون گفته‌است.

بخش سوم: بررسی و تحلیل اندیشه‌های ملا محمدتقی مجلسی و ملا محمدطاهر قمی

به طور کلی یکی از مهمترین دلایل تصوف‌ستیزی علما، رقابت‌هایی بود که بین خود آن‌ها وجود داشت، مانند ستیز میان محمدطاهر قمی و محمدتقی مجلسی و نیز نزاع میرلوحی با فیض کاشانی.

حتی میرلوحی و علامه محمدباقر مجلسی، با آنکه هر دو مخالف تصوف بودند، باهم اختلاف داشتند (نصیری، ۱۳۷۳: ۲۰)

ملا محمدتقی مجلسی از جمله اشخاصی است که از حملات صوفی‌ستیزانه محمدطاهر قمی مصون نبوده‌است. این حملات ملا محمدطاهر گاهی در لفافه و در قالب انتقادات کلی به جریان تصوف و گاهی بسیار آشکار و به‌صراحت اتفاق می‌افتاد، مثلاً در جایی و در مقام پاسخگویی به جوابیه‌های صادره از مجلسی اول، خطاب به او می‌نویسد: «مخفی‌نماند که مطلب از جواب، نه تلافی و انتقام است، بلکه چون حضرت آخوند دعوی کشف و تصفیه باطن نموده و در اثبات باطل و ترویج ضلالت کوشیده، خواستم تا ظاهر سازم که حضرت آخوند غلط (اشتباه) کرده و در دعوی خود صادق نیست» (قمی، نسخه ۲۲۰۴: ۵۷).

مجلسی اول برخلاف محمدطاهر که افکار و رفتار متصوفه را مسلک حلاج و بایزید و تابعان آن‌ها می‌داند، این مشرب را طریقه اهل بیت (ع) معرفی کرده‌است و دلیل فراگیر نشدن آن را این‌گونه بیان می‌کند که «چون راهی در غایت صعوبت می‌باشد، همه را تکلیف به این راه ننموده‌اند؛ بلکه افرادی مثل کمیل، قنبر، سلمان و جابر جعفری که از خواص بودند تحمل این مشقت‌ها نموده‌اند که بر خبیر بصیر مخفی نیست» (میرلوحی سبزواری، نسخه ۴۴۲۶: ۵) و پس از آن دلیل عدم درک این معارف توسط منتقدان را ظاهرگرا بودن آن‌ها دانسته و به‌طعنه می‌گوید: «مولانا محمد طاهر قمی امام خود را نشانخته و به همین طریق ظاهر اعتقاد دارد و از مراتب عشق و محبت الهی و سایر مراتب کمالیه بی‌بهره بوده یا اگر بهره‌ای داشته‌اند، بخل و خفت کرده و شیعیان خود را از آن خبر نکرده‌اند. حاشا و کلاً، زیرا قرآن و احادیث اهل بیت مشحون است از این طریقه ...» (همان). و در نهایت در جواب ایراد محمدطاهر قمی که می‌گوید در شهرهای قدیمی شیعه اثری از خانقاه نبوده‌است و این را دلیل بر بدعت بودن خانقاه در دین و شیعه می‌داند، چنین پاسخ می‌دهد که: «اینکه در شهرهای شیعه قدیم خانقاه نبوده، مدرسه هم نبوده و اگر اینها بدعت باشد، یا بدعت مستحب خواهد بود یا جایز، چنانکه شیخ شهید در قواعد ذکر کرده که عزلت و انزوا به سبب اصلاح نفس اماره مطلوب است» (همان).

محمدتقی مجلسی به وی گوشزد می‌کند که اعمال جهله طلبه، قدح در طریقه طلب علم نمی‌کند، و اعمال آن دسته از صوفیان را که مورد انتقاد محمدطاهر قمی قرار گرفته‌اند را اعمال جاهلان صوفی دانسته که به همان ترتیب قدح در طریقه محموده اولیاءالله نمی‌کند و پس از مردود دانستن استنادات محمدطاهر قمی چنین اذعان می‌دارد که نمی‌شود اقوال غیرمعلومی که جمعی از جهله به بعضی نسبت می‌دهند، اینها را حجت مذمومیت ساخت (همان). ملا محمدطاهر قمی در رسائل خود چنین آورده‌است که تصوف متعلق به اهل تسنن است و از این موضوع نتیجه می‌گیرد اگر این طریقه حقّه بوده و از اسرار مذهب است پس نباید اهل سنت از آن اسرار خبری داشته‌باشند چراکه اهل بیت (ع) این اسرار را به غیر شیعه تعلیم نمی‌دهند ولی مشاهده می‌شود که این رویه و طریقه در میان آن‌ها که بیگانگان اهل

بیت (ع) می‌باشند، مشهور است حال آنکه دوستان اهل بیت (ع) و مخصوصاً علمای شیعه از آن اسرار بی‌خبر هستند. محمدتقی مجلسی در پاسخ، ضمن قبول اصل ادعا، این‌گونه بیان می‌کند: اعتقاد حق این است که سَنَیَّان از این طریقه بهره‌ای نداشته و صاحبان بهره همه شیعه بوده‌اند، مثل ابراهیم ادهم، بایزید بسطامی، سنایی، مولانا، عطار و دیگران که اینها متصوفه سَنَیَّ را مذمت کرده‌اند (همان).

محمدتقی مجلسی در دفاع از تشیع مولانا جلال‌الدین نیز در فصل دوم از باب ۱۶ اصول فصول التوضیح خطاب به محمدطاهر قمی می‌نویسد: «حیف که شخصی دعوای علم و دانش کند و از این معانی بی‌بهره باشد و این قسم مزخرفات به کتابت آورد که مولانا اوزبک بوده‌است. مگر ندانسته که همیشه بلخ و سمرقند شیعه بوده‌اند و ابن بابویه من لایحضره الفقیه را در بلخ تصنیف کرده‌است و علمای بلخ نزد او تلمذ نموده‌اند، قطع نظر از آن‌که شهر سبب مذهب نمی‌شود» (جعفریان، ۱۳۷۹: ۶۳۸/۲).

از جمله انتقادات دیگر مل محمدطاهر به مشایخ صوفیه مانند نجم الدین کبری و شیخ روزبهان و غیره عشق‌بازی‌های دنیایی و ظاهری آن‌ها بوده‌است و محمدتقی مجلسی در مناظره مکتوبش با محمد طاهر قمی چنین پاسخ می‌دهد: «این که فرموده‌اند که مذهب این طایفه عشق‌بازی است، اگر عوام را می‌گویند، عوام طلبه نیز با ایشان مشترک هستند و کردارهای عوام حجت نمی‌شود و اگر خواص را می‌فرمایند، خواص محبت غیر حق تعالی را کفر می‌دانند... و اگر شخصی مبتلا به عشق شود، معاقب نخواهد بود، هرگاه مقدمات آن اختیاری نبوده‌باشد» (همان).

محمدتقی مجلسی در بخش‌های مختلفی از جوابیه‌هایش به ملا محمدطاهر قمی، گزارش‌گونه‌هایی از تمایلات نفسانی و اغراض دنیایی نهفته در پس پرده صوفی‌ستیزی وی به‌دست می‌دهد. این عبارات گاهی به‌صراحت و وضوح و گاهی ضمنی عنوان شده‌است. مثلاً زمانی که مل محمدطاهر، گویا با نگاهی به مقام دنیایی خود، می‌گوید علم را باید از کسی طلب کرد که حدیث پیامبر را می‌داند و این چنین عالمانی افضل از هزار عابد هستند؛ محمدتقی مجلسی در پاسخ حدیثی از امام صادق (ع) نقل می‌نماید: «أوحى الله عز وجل إلى داود عليه السلام: لا تجعل بيني وبينك عالماً مفتوناً بالدنيا، فيصدك عن طريق مجتبي، فإن أولئك قُطَاع طريق عبادي المریدین ان ادنی ما أنا صانع بهم ان انزع حلاوه مناجاتی من قلوبهم» و در ادامه می‌گوید: چنانچه احادیث در مدح علما واقع شده در مذمت عالمانی که تابع هوای نفس و هوا هستند نیز وارد شده و نباید علم را از عالمی که فریفته دنیاست کسب کرد زیرا عالم مفتون به دنیا انسان را از طریق حق باز می‌دارد. یا در جایی دیگر، در بیان دلیل انکار قمی و امثال وی و در مقام دفاع از عارفان می‌گوید: «هرگاه شخصی را به‌واسطه اغراض نفسانی، بغض جمعی به هم می‌رسد محاسن او را در لباس قبايح می‌بینی» (همان). و درواقع با این عبارت، دلیل ستیزه‌جویی - های مخالفان تصوف را اغراض نفسانی عنوان می‌کند.

محمدتقی مجلسی در بخشی دیگر از اصول فصول التوضیح با صراحت بیشتری می‌گوید: «اگر حضرت مولانا قمی از احوال خود مطلع شود، به یقین شکم خود را چاک خواهدکرد به جای گریبان. والله که من تعصّب به محی‌الدین و غیر او نداشته، لکن مولانا درد دین را با درد نفس جدانکرده و اگر به احوال خود به‌خوبی بنگرد به اصلاح آن می‌پردازد» (جعفریان، ۱۳۷۹: ۶۴۶/۲). در همان سند و در ادامه، مجلسی حبّ جاه و ریاست‌طلبی شیخ‌الاسلام قم را دلیل درک ناصواب وی از تعلیم صوفیه می‌داند و چنین می‌گوید: «والله اگر مؤمنی صالح را به‌واسطه ریاضت نفس و مجاهده مکاشفات علوی یا سفلی روی‌دهد، این معنی حق بوده و این فقیر و جمعی کثیر از فقیران که با این فقیر می‌بودند، ایشان را مکاشفات عظیمه حاصل شد و اگر شما درد دین دارید باید مدتی به ریاضت مشغول شده، اگر شما را این مکاشفات روی‌نداد، ده کتاب دیگر در ردّ این طایفه تصنیف‌نمایید، لکن حبّ جاه و ریاست مانع شما شده، خصوصاً که این امراض مُزمن شده‌باشد نیاز به ریاضت بیشتری می‌باشد تا این مهلکات ازبین‌رفته و انوار تجلیات جمالی و جلالی جلوه‌گر شود» (میرلوحی سبزواری، نسخه ۴۲۶/۵: ۲۳).

نتیجه‌گیری:

همانگونه که مشخص است محمدتقی مجلسی، عالم اخباری متمایل به تصوف و شاگرد شیخ بهایی بوده‌است. او انتساب به تصوف را منافی با اشتغال به فقه و اخبار و حدیث نمی‌دید و پس از آغاز خصومت شاه‌عباس با صوفیان، در اواسط سال ۱۰۰۰ قمری، در ردّیه‌ای بر اعتراضات تند ملا محمدطاهر قمی، به دفاع از تصوف پرداخت.

یکی از مهم‌ترین مخالفان تصوف، ملا محمدطاهر قمی، بوده‌است که جریان ستیز با تصوف را در زمان شاه سلیمان (۱۰۵۵-۱۰۷۷ هـ) و شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ هـ) شدت بخشید و آثاری بر ضد تصوف نوشته‌است. بررسی‌ها نشان‌داد روش نقد ملا محمدطاهر مبتنی بر درک و برداشت ظاهری از مبانی و مفاهیم دین است، این نوع برداشت از مفاهیم و آموزه‌های دینی کاملاً برگرفته از مشرب فکری محمدطاهر قمی یعنی اخباری‌گری می‌باشد. در نقطه مقابل مجلسی اول همچون دیگر متفکران عرصه دینی که مبنای آن‌ها در درکشان از مفاهیم دینی توجه به مباحث باطنی و تأویلی است، جایگاهی کاملاً متفاوت در مباحث معرفت‌شناسی دینی برخوردار است. در نهایت می‌توان تفاوت روشی و عدم درک متقابل دو نگاه ظاهرگرایی اخباریون و باطن‌گرایی صوفیان را مهم‌ترین علت این‌گونه منازعات دانست.

منابع و مأخذ

- ۱) امینی، عبدالحسین. (۱۳۷۸). مرکز الغدير للدراسات الاسلاميه.
- ۲) الزنوزی، الميرزا محمدحسن. (۱۳۸۶). رياض الجنه، القسم الرابع، تحقيق على الرفيعي. قم: مكتبة آيت الله المرعشي.
- ۳) شيرواني، زين العابدين. (بی تا). رياض السياحه، تصحيح حامد رباني. تهران: سعدی.
- ۴) پایون، رویا، ۱۳۸۰، سير تاريخي تصوف در عصر صفويه، فرهنگ اصفهان، ش ۱۹، صص ۳۲-۱۴.
- ۵) تشکری، علی اکبر و آلام نقیبی ۱۳۹۳، تعامل و تقابل تصوف و تشیع در عصر صفوی، نشریه پژوهش‌های تاریخی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، سال ۵۰ دور جدید، سال ۶، ش ۲، پیاپی ۲۲، صص ۶۶-۴۹.
- ۶) تنکابنی، میرزا محمد، بی تا، قصص العلماء، چاپ سنگی محمد صالح مجرد، بی جا
- ۷) تهامی، غلامرضا. (۱۳۸۵). فرهنگ اعلام تاریخ اسلام. نهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۸) تنکابنی، محمد بن اسماعیل. (۱۳۸۰). زندگی دانشمندان: قصص العلماء. تلخیص، تحقیق و ویرایش محمدرضا حاج شریفی خوانساری. قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی حضور.
- ۹) جعفریان، رسول. (۱۳۷۹). صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، چاپ اول.
- ۱۰) جوادی، کمال. (۱۳۸۰). اثر آفرینان: زندگینامه نام‌آوران فرهنگی ایران (از آغاز تا سال ۱۳۰۰ هجری قمری).
- ۱۱) خاتون‌آبادی، سیدعبدالحسین. (۱۳۵۲). وقایع السنین و الاعوام: گزارش‌های سالیانه از ابتدای خلقت تا سال ۱۱۹۵ هجری. تهران: کتابفروشی علمیه اسلامی
- ۱۲) خیاوی، روشن، ۱۳۷۹، حروفیه، تحقیق در تاریخ و آرا و عقاید، تهران، آینه
- ۱۳) دوانی، علی. (۱۳۷۵). مفاخر اسلام، جلد ۸. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ سوم.
- ۱۴) راز شیرازی، ابوالقاسم. (۱۳۶۳). منهاج انوار المعرفه فی شرح مصباح الشریعه، جلد ۲. تهران: خاتقاه احمدی فقراء ذهبیه تهران، چاپ دوم.
- ۱۵) رجبی، محمدحسین، ۱۳۹۰، از تصوف تا توفیق، اعلام تشیع و نقش علمای مهاجر در دولت صفوی، ماهنامه سوره، مهر و آبان، شماره ۵۳-۵۲.

- ۱۶) زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۹). دنباله جستجو در تصوف ایران، چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
- ۱۷) شیروانی، زین العابدین. (بی تا). ریاض السیاحه، تصحیح حامد ربانی. تهران: سعدی.
- ۱۸) صدری‌نیا، باقر، ۱۳۷۷، تصوف از دنیاگریزی تا دنیاگرایی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۱۶۸، صص ۹۱-۱۱۱.
- ۱۹) صفت‌گل، منصور. (۱۳۸۱). ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی. تهران: رسا.
- ۲۰) طارمی، حسن. (۱۳۷۵). علامه مجلسی. تهران: انتشارات طرح نو.
- ۲۱) طریحی، فخرالدین بن محمد. (۱۳۷۵). مجمع البحرین، تحقیق احمد حسینی اشکوری. تهران: نشر مرتضوی.
- ۲۲) قاسمی، رحیم. (۱۳۹۳). محقق مجلسی. قم: مجمع ذخائر اسلامی، چاپ اول.
- ۲۳) قمی، ملا محمدطاهر. (بی تا). تحفه الاخیار فی شرح مونس الابرار، ن.خ به شماره ثبت ۹۰۲۴۲. تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- ۲۴) کاشف دزفولی، سیدصدرالدین؛ قاصم الجبارین، نسخه خطی کتابخانه شرف الدین شوشتر.
- ۲۵) کرمانشاهی، احمد. (۱۳۷۳). مرآت الاحوال جهان نما، جلد ۱. قم: انصاریان.
- ۲۶) کربلایی تبریزی، (ابن کربلایی) حافظ حسین، (۱۳۸۸) روضات الجنان و جنات الجنان، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ج ۱۰، تهران علمی و فرهنگی.
- ۲۷) گزی، برخواری، عبدالکریم. (۱۳۷۱). تذکره القبور. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
- ۲۸) مدرس تبریزی، محمدعلی. (۱۳۷۴). ریحانه الدب فی تراجم المعروفین بالکنیه و الالقاب. تهران: نشر خیام.
- ۲۹) مجلسی، محمد تقی. (۱۴۱۴). لوامع صاحبقرانی المشتهر به شرح الفقیه، جلد ۱. انتشارات اسماعیلیان، چاپ دوم.
- ۳۰) مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۸). بحار الانوار. قم: موسسه آل البيت (ع)
- ۳۱) ----- (۱۳۸۸). صراط النجاه، شماره ۳۱۲۲۶. مندرج در سیاست و فرهنگ روزگار صفوی، رسول جعفریان. تهران: نشر علم
- ۳۲) موسوی خوانساری، میرزا محمد باقر. (۱۳۹۱). روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات. قم: اسماعیلیان.
- ۳۳) متولی امامی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۰، عصر صفوی و همسویی معرفتی فقه و عرفان، پگاه حوزه، ش ۳۱۶، صص ۲۲-۱۵
- ۳۴) میرلوحی سبزواری، سیدمحمد. نسخه ۴۴۲۶/۵، اصول التوضیح. مرکز احیاء میراث اسلامی.

- ۳۵) نظامی باخرزی، عبد الواسع ۱۳۷۱، مقامات جامی، گوشه‌هایی از تاریخ فرهنگی و اجتماعی خراسان در عصر تیموریان، تصحیح بخیب مایل هروی، تهران: نی.
- ۳۶) نصیری، محمدابراهیم. (۱۳۷۳). دستور شهریاران (سال‌های ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۰ هجری قمری پادشاهی شاه سلطان حسین صفوس)، به کوشش محمدنادر نصیری. تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی.
- ۳۷) نصرآبادی، محمدطاهر. (۱۳۷۸). تذکره نصرآبادی، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات محسن ناجی نصرآبادی. تهران: اساطیر.

